 مصاحبه با استاد محمد سند (2(

|  |
| --- |
|  |
| در شماره‏ي پيشين، قسمت نخست مصاحبه با استاد، فراروي خوانندگان محترم قرار گرفت. ايشان، ضمن قبول اصل ملاقات با حضرت ولي عصر(ع) مراد از تكذيب مدّعيان مشاهده را در توقيع شريف حضرت حجّت به نايب چهارم، تكذيب مدّعيان نيابت و ارتباط برشمردند.  در ادامه‏ي گفت‏وگو، استاد، در پاسخ به سؤالي در باره‏ي معيار صدق و كذب مدّعيان ملاقات (و نه نيابت) بحث اصلي در اين باب را حجيّت و عدم حجّيت ملاقات‏هاي صادقانه برشمرده، ضمن ردّ حجّيت خواب و امثال آن، برگشت كلام را به حجّيت كتاب و سنّت دانسته و فرمودند، در روايات مستفيض كه از خود حضرت در دوران غيبت صغرا رسيده، فقط، قرآن و روايات پدران گرامي‏اش حجّت‏اند و توصيه‏هايي كه در تشرّف‏هاي صحيح ديده مي‏شود، فقط، براي ملاقات كننده حجّيت دارد.  در نهايت با مطلوب شمردن تمنّاي ديدار حضرت مهدي(ع) با توجّه به ادعيّه و روايات، ارتباط قلبي را مهم‏تر بيان كردند.  و اينك ادامه گفتگو را پي مي‏گيريم:              لطفاً بفرماييد چه نيازي وجود دارد كه امامي معصوم، ساليان طولاني، در غيبت باشد تا زمينه‏ي ظهور مساعد گردد؟ چه اشكالي دارد اگر بگوييم امام زمان(ع) در آينده متولّد مي‏شوند؟          پرسش شما را به سه صورت ديگر هم مي‏توان مطرح كرد كه ظاهراً با صورت مذكور، متفاوت هست، امّا در مفهوم، يكسان اند.  صورت يكم -  اصلاً، امامي كه پشت پرده‏ي غيبت باشد، چه امامت فعليّه‏اي دارد؟  صورت دوم -  ضرورتي كه شيعه براي امامت معصوم معتقد است، چگونه با غيبت و پنهان بودن امام، تأمين مي‏شود؟  صورت سوم -  ما، با يك برهان عملي و تطبيقي و تجربي به اين نتيجه مي‏رسيم كه بشريّت، بدون راهنمايي وهدايت  امام، نظم جامعه‏ي خودش را تأمين كرده است - اگر چه در راه خود، به قلّه‏ي مدينه‏ي فاضله نرسيده است - پس چه نيازي به امام معصوم دارد؟  پاسخ اين پرسش‏ها، در فصل سوم كتاب الإمامة الإلهيّة آمده. همه‏ي، اين اشكال‏ها، از تعاريف ناقصي كه در مورد امامت ارائه گشته، ناشي شده است.  متأسّفانه، از قديم الايّام، متكلّمان شيعه - با وجود زحماتي كه متحمِّل شده‏اند - در نوشته‏هاي خودشان، تعريفي را از امامت ارائه كرده‏اند، كه با ماهيّت امامت، طبق عقل و نقل قطعي، همخواني ندارد و ماهيّت امامت، خيلي فراتر از آن تعريف‏ها است.  اگر ما با برداشت از دلايل قطعي كتاب و سنّت يا با براهين عقلي و عرفاني، بتوانيم تعريف امامت را به ماهيّت حقيقي خودش نزديك كنيم، همه‏ي اين اشكال‏ها، پاسخ داده  مي‏شود.  البته، محدثان و بعضي از فلاسفه‏ي شيعه، به ماهيّت امامت نزديك شده‏اند.  علامه طباطبايي (قدس سره)، در تفسير الميزان و كتاب پاسخ‏ها و پرسش‏ها، در ذيل آيه‏ي  (إنّي جاعلك للناس إماماً) وآيات ديگري كه به امامت مربوط است، مانند آيه‏ي (وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا) مي‏فرمايد، امام، سردار قافله‏ي نفوس در سير ملكوتي به سمت مقامات معنوي است.  در هر جاي قرآن كه امامت مطرح شده، هدايت ملكوتي هم به دنبال آن آمده است. البته، اين، يكي از اجزاي ماهيّت امامت است.  متكلّمان، امامت را به عنوان يك مقام اعتباري (رئاسة عامّة لأمور الناس) مطرح كرده‏اند كه در آن صورت، اگر رياست به فعليّت نرسد، امامت هم فعليّتي ندارد، همان طور كه رياست فعلي، به صورت ظاهري، تنها، چندين سال در زمان امير المؤمنين (ع) و چند ماه در دوران امام مجتبي (ع) اتّفاق افتاد، در حالي كه طبق تعريف علاّمه (سرداري قافله‏ي جان‏ها در سير ملكوتي به سوي منازل معنوي) امامت، هيچ گاه قابل انجماد و ركود نيست و هميشه فعلي است.  البته، همين تعريف هم ناقص است؛ چون، طبق آيات وروايات، ماهيّت امامت، اجزاي تكويني بيش‏تري دارد.  خداوند متعال، استخلاف آدم را، در زمين، در هفت سوره مطرح فرموده است. و اين استخلاف، مخصوص حضرت آدم نيست، بلكه نخستين مصداق آن، حضرت ايشان  است.  جالب است كه در آيه‏ي شريف، ((إنّي جاعلٌ في الأرض رسولاً)) يا ((نبيّاً))، نيامده، بلكه ((خليفة)) آمده است كه مرادف واژه‏ي ((امامت)) است.  در خليفه و استخلاف، بحث قدرت مطرح است كه اعم از نبوّت است.  سجده‏اي هم كه ملائكه مأمور به آن شدند، به معناي خضوع وتبعيّت براي متبوع است كه همان امامت را مي‏رساند.               مطلب شما، در صورتي صحيح است كه بگوييم، فقط، ((سلطنت)) قابل استخلاف است، در حالي كه طبق يك نظر، خليفه آمده است كه ((صفات خدايي)) را بگيرد وآن‏ها را ارائه كند.         در قرآن، دو گونه استخلاف داريم:  1- ((استخلاف اصطفايي)) كه يقيناً، فقط در مورد انبيا و رسولان و امامان وجود دارد.  2- ((استخلاف عمومي بشر)) براي آبادي زمين كه اصطفايي نيست.  استخلاف اصطفايي را، خداوند، محتاج علم جامع اسمايي دانسته است: (علّم آدم الأسماءَ كلّها)  خداوند متعال، در بيان ايراد ملائكه وپاسخ به آن، كارت شناسايي يا حدّ جنس وفصل ماهوي خليفه را كه مترادف ((امامت)) است، بيان فرموده است، آن هم با عنوان ابدي و جاويدان، يعني از ابتدا تا انتهاي بشريّت. چرا خداوند متعال عنايت داشته كه ايراد ملائكه و پاسخ آن را بياورد؟ زيرا، مي‏خواهد بفرمايد، يكي از شاخص‏هاي امام، جلوگيري از فساد و خون‏ريزي در زمين است، اگر دقّت كنيم، ايراد ملائكه در فساد كلّي و خون‏ريزي است؛ چون، فساد در حدّ جزئي، قبحي ندارد تا ملائكه به آن ايراد بگيرند. فساد غالب و كلّي است كه مفسده‏انگيز است.  خداوند متعال مي‏فرمايد، استخلاف و خلافت قدرتي، از اين دو ايراد (فساد غالب و كلّي) جلوگيري مي‏كند؛ يعني، هر فسادي در زمينه‏ي اخلاقي و اقتصادي و بيولوژي و جنسي و...، اگر غالبي باشد، خليفه، مانع آن فساد مي‏شود وباعث مي‏گردد تا اصل بشريّت محفوظ بماند وهدف خداوند از خلقت بشر، محقَّق گردد.  حفظ اصل بشرّيت و انجام دادن شئون خلافت امام، به شيوه‏هاي مختلفي صورت مي‏گيرد كه به بعضي از آن‏ها اشاره خواهد شد.  در قرآن و روايات براي امامت، چهار شيوه بيان شده است. البته، بيان اين چهار شيوه، حصري نيست، بلكه استقرايي و تتبّعي است و شايد در تتبّع جديد، شيوه‏هاي ديگري نيز يافت شود.  شيوه‏ي نخست، همان رهبري ملكوتي در هدايت نفوس است كه مرحوم علّامه طباطبايي هم آن را در تعريف امامت آورده‏اند. اين هدايت نفوس، به دست امامِ حيّ انجام مي‏شود؛ يعني، امامي كه به عالم طبيعت تنزّل داده شده است و با متعلّقات عالم طبيعت، مي‏تواند نفوس را به عالم ملكوت سوق بدهد.  اين شيوه از رهبري، در ادبيات سياسي امروز هم مطرح است، ولي از راه ملكوتِ نازل نه ملكوت صاعد. ملكوت نازل، يعني از راه سحر و هيپنوتيزم و جادو و... امروزه بيان مي‏كنند كه بعضي از حركت‏هاي سياسي يا نظامي مهم، از همين راه‏ها انجام مي‏شود.               مسائلي مانند تسخير جن وهيپنوتيزم و... روشن است، ولي شيوه‏ي رهبري مذكور در مورد امام معصوم چه گونه متصوّر است؟         فلاسفه، در ((عقل فعّال)) و ((نفس كلّيّه))، بيانات جالبي دارند. آنان مي‏گويند، تا نفس كلّيّه‏اي در كار نباشد، نفوس جزئيه، هيچ گاه به تكامل نمي‏رسد.  شيوه‏ي دوم، همان جريان خضر است كه خداوند به عنوان ((عبد)) او را معرفي فرموده است، عبدي كه رحمت خاصّ اصطفايي و علم لدني دارد. حضرت خضر، برنامه‏ها ودستورهاي خدايي داشته ولذا بيان كرده كه براي همان اغراض شريعت موسي، مبعوث شده است.  در اين‏جا لازم است ذكر شود كه نبوّت ورسالت، با امامت، يك فرق تكويني دارد؛ يعني، هدايت نبوّت، ارائه‏ي طريق است، ولي هدايت امامت (به عنوان سردار قافله‏ي نفوس براي سير به سوي منازل معنوي) ايصالِ الي المطلوب است. البته، پيامبر اكرم (ص) هم پيغمبر بود و هم امام.  در هر زماني، امام معصوم، در اطراف خودش، اخيار و نجبا و اوتادي دارد كه همين شيوه‏هاي سرّي حكومت را اجرا مي‏كنند. پيامبر (ص) اين شيوه‏ي حكومت را در مكّه داشتند. امير المؤمنين (ع) هم بيست و پنج سال با اين دو شيوه، عمل مي‏كردند. اين شيوه‏ها، از حضرت آدم تا وصي خاتم، جاري است.  شيوه‏ي سوم، شيوه‏ي اصحاب كهف است كه هدايت‏شان براي نسل بعد باقي ماند.  سر مبارك امام حسين (ع) هم آيه‏ي مربوط به اصحاب كهف را خواند؛ يعني، مي‏خواهد بفرمايد كه با كشتن ظاهري، غايت الهي و هدايت حسيني از بين نمي‏رود، همان طور كه اصحاب كهف از بين نرفتند و هدايت‏شان براي نسل‏هاي بعد باقي ماند.  اين شيوه شيوه‏ي نيم آشكار، و شيوه‏اي است كه در روند اجتماعي بستر مي‏گيرد. اين شيوه را همانند شيوه‏هاي نخست و دوم پيامبر(ص)و همه‏ي ائمه(ع) داشتند. در ادبيات سياسي روز، به اين شيوه، ((حكومت نيم پنهان)) يا ((نيم رسمي)) مي‏گويند.  در تاريخ داريم كه امام كاظم (ع) اين قدرت اجتماعي را در مدينه داشتند؛ زيرا، اموال زيادي به دست ايشان مي‏رسيد و حدود هفتاد هزار نفر سرباز شمشيرزن در اختيار ايشان  بود.  مرجعيّت شيعي سنّتي نيز همين شيوه را دارد.  شيوه‏ي چهارم، شيوه‏ي ذوالقرنين است، يعني، حكومت رسمي و قدرت اجتماعي. ذوالقرنين، با اين كه پيغمبر نبوده و مبعوث به رسالت نشده است، ولي حكومت رسمي الهي داشته است.  اين شيوه، آشكارترين شيوه‏ها است و پيامبر هم در مدينه، همين شيوه را داشتند.  پس يكي از شيوه‏هاي امامت، حكومت رسمي است كه اين شيوه را فقط پيامبر (ص) به مدّت ده سال و اميرالمؤمنين (ع) پنج سال و امام حسن هشت ماه و امام حسين(ع) شش ماه (به دست مُسلم در كوفه) اجرا كردند.  امامت، به شيوه‏هاي ديگر هم انجام مي‏گيرد كه ذكر شد، لذا نمي‏توان گفت، امامت امام زمان (ع) فعلي نيست؛ چون، امامت، منحصر در يك شيوه نيست. گرچه در اين غفلت، چه بسا، نويسندگان و گويندگان بزرگ نيز واقع شدند.  اين كه مي‏پرسند: ((امامتِ امام زمان كجا است؟))، به اين خاطر است كه معناي غيبت درست فهميده نشده است. غيبت امام، غيبت عنوان است، نه اين كه، غيبت به معناي عدم حضور باشد. حضرت مهدي (ع) غيبت وجودي وحضوري ندارند، بلكه غيبت ايشان، در مقابل ظهور است نه در مقابل حضور. ايشان، حاضر است وايفاي نقش امامت مي‏كند.  در اين جا، به همان پرسش كه ((چرا خدا، حجت را در زمان مناسب خلق نمي‏كند؟)) بر مي‏گرديم.  پاسخ اين پرسش، به ضرورت پيامبر و امام بر مي‏گردد؛ يعني، بشر، توانايي ندارد كه بدون واسطه، هدايت را از جانب خدا تلقي كند. جوامع بشري، در روند خود، بدون حكومت معصوم - با شيوه‏هاي مختلف كه ذكر شد - نمي‏تواند از سقوط در پرت‏گاه‏ها و گردنه‏هاي سخت، ايمن باشد.               ما معتقديم كه روح امام، پس از شهادت، حضور دارد. چه اشكالي دارد كه هدايت مذكور، به سبب روح امام وفات كرده صورت گيرد؟         قبلاً گفته شد، بايد نَفْس در كار باشد؛ يعني، اگر متعلّق به مادّه نباشد، نمي‏تواند با نفوس جزئيه ارتباط پيدا كند.               پس چه گونه پيامبر اكرم و ديگر ائمه(ع) عنايات خودشان را انجام مي‏دهند؟         عنايات ايشان هم به دست امامِ حيِّ حاضر انجام مي‏شود.              در زيارت ائمه(ع) مي‏خوانيم: ((إنّك تشهد مقامي و تسمع كلامي و...)). همه‏ي اين‏ها، عين حضور است. پس چه گونه مي‏گوييد واسطه، امام زمان(ع) است؟         خدا هم كلام ما را مي‏شنود ومقام ما را شاهد است، امّا تلقّي فيض از خدا، مستقيم انجام نمي‏شود، بلكه به واسطه‏ي نور اوّل است و انوار بعدي؛ زيرا، ما، كشش نداريم، نه اين كه خداوند، عجز داشته باشد.  يكي از شبهاتي كه مطرح مي‏كنند، اين است كه: ((چون شيعه، معتقد به برقراري حكومت اسلامي به دست فقها است، از شرط ((عصمت))، در حكومت دست برداشته‏اند.))  و نيز گفته‏اند: ((علماي شيعه كه شورا را موجب صلاحيّت حكومت نمي‏دانستند، امروز، به عنوان ايجاد كننده‏ي صلاحيّت حكومت، آن را قبول دارند.)).  شبهه‏ي ديگري كه مطرح مي‏كنند، آن است كه ((چون شما در حكومت، به ولايت فقيه معتقد هستيد، اعتقاد به حضرت مهدي (ع) و اين كه ايشان زنده است يا نه، براي شما خاصيّتي ندارد.)).  احمد الكاتب و.... هم مي‏گويد: ((آن چه، شيعيان را در فعّاليّت‏هاي اجتماعي وصحنه‏هاي بزرگ اسلامي، عقب انداخته، همين اعتقاد به مهدويّت است؛ زيرا، از ايفاي نقش در صحنه‏هاي اسلامي، خود داري مي‏كنند، خصوصاً كه عدّه‏اي از آنان، به سبب عقيده به حضرت حجّت،  قيام را حرام مي‏دانند.)).  بايد گفت اين اشكال‏ها، از جايي ناشي مي‏شود كه در كتاب برخي از بزرگان، در بحث حكومت و مشروعيّت آن، از قاعده‏ي شورا مدد گرفته شده است، يا از آيه‏ي (المؤمنون بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر) در حالي كه در اين بين، ولايت وامامت حضرت مهدي (ع) را نمي‏توان يافت.  پخته نبودن بحث‏ها، ما را به اين‏جا كشانده كه نقش امام مهدي (ع) را در اجتهاد و تقليد و فتوا دادن نمي‏بينيم و در بحث قضا هم، نيابت از امام مطرح نيست و بعضي‏ها قضا را از باب تحكيم مي‏دانند.  البته، بحث قاضي منصوب هم مطرح است، ولي عدّه‏اي قابل توجّهي مي‏گويند، قاضي تحكيم، است كه مشروعيّت دارد و نه قاضي منصوب.  خيلي از فقهاي نامي ما، ولايت فقيه را - كه نيابت از معصوم است - از باب امور حسبيه كه ربطي به نيابت ندارد، بلكه صرف جواز حكمي است، مي‏دانند.  اين گونه مباحث، بيان كننده‏ي نوعي حالت گسستگي از معصوم است.  در باب خمس، مي‏گويند، فقيه از باب امور حسبيه يا مجهول المالك تصرّف مي‏كند و بحث نيابت نيست.  منشأ همه‏ي اين غفلت‏ها، تعريف ناقصي است كه از امامت ارائه شده است.  اگر تعريف محدّثان ومفسرّان شيعه وبعضي از فلاسفه‏ي شيعه را در نظر بگيريم، مي‏بينيم كه همه‏ي صلاحيّت‏ها، از امام معصوم است و هر ولايتي، بايد از او منشعب شود. اگر امامت را جايگاهي تكويني بدانيم وامامت را فعليّه در نظر بگيريم، اين اشكال‏ها، مطرح نمي‏شود:               كدام يك از اين تعاريف را نارسا مي‏دانيد؟         تعريف امامت به ((رئاسة عامة للناس)) و ((حافظ للدين والدنيا))، نارسا است و طبق آن، امامتِ امام مهدي (ع) منجمد مي‏شود، ولي اگر بگوييم، امامت تكويني وجود دارد، فعليّت‏اش، انجماد بردار نيست. در اين صورت، قوّه‏ي مقنّنه و قضاييه ومجريّه را با نيابت از معصوم مطرح مي‏كنيم، ولايت، در مكتب اهل بيت (ع)، هِرَمي نيست كه قاعده‏ي آن مردم و رأس آن، وليّ باشد. ولايت، از مردم و جمهوريّت گرفته نمي‏شود.  ولايت، از خدا شروع مي‏شود و بعد به پيامبر و امام مي‏رسد و نقش جمهور، مراقبت است. حتّي براي حكومت معصوم هم مراقبت مردم مطرح است؛ زيرا وزراي امام معصوم نيستند و احتياج به مراقبت مردم دارند. البته نقش‏ها ديگر هم هست مانند ياري در اقامه‏ي معروف و ازاله‏ي منكر در همه‏ي زمينه‏ها.  پس امامت حضرت مهدي (ع) فعلي است و ولايت فقيه هم از ولايت وامامت فعلي حضرت نشئت مي‏گيرد، نه اين كه ولايت فقيه، از شورا حاصل شده باشد. اصلاً، شورا، يعني بانك اطّلاعات وارتباطات. شعار دهكده‏ي جهاني را - كه يك شاخه‏ي آن، همين ((گفت وگوي تمدّن‏ها است - قرآن، هزار و چهارصد سال پيش، بيان كرده است.  مشورت، بهترين طريق است. عالم‏ترين و عاقل‏ترين مردم، كسي است كه علم و عقل مردم را به علم و عقل خودش اضافه كند.  اين، همان بانك اطّلاعات است. مشورت، عقل جمعي است ونه اراده‏ي جمعي. مگر انسان كه در امور فردي خود، مشورت مي‏كند، مي‏خواهد اراده‏ي مستشار را به خود تحميل كند؟ نه! مشورت، يعني استفاده از خبرويّت خبرگان كارشناسان نه اين كه اراده‏ي آنان را بر اراده‏ي خود تحميل كند.  شور كردن، براي فهميدن رأي صائب است، نه اين كه اكثريّت واقليّت مطرح باشد. هر نظري كه صائب باشد، صرف نظر از اين كه اقليّت يا اكثريّت باشد، انسان آن را به خاطر صواب و درست بودن‏اش قبول مي‏كند. اصلاً، اكثريّت، با خبرويّت همخواني وسازگاري ندارد. در يك مجموعه، اگر فردي، علم‏اش بيش‏تر باشد، كاشفيّت نظرش، بيش‏تر است.  شورا، يعني كانال ارائه‏ي نظر تخصصّي يا خبرويّت. در مكتب اماميّه، نمي‏توان مشروعيّت حكم را از شورا يا ملّت گرفت.  از اين توضيحات، معلوم مي‏شود كه ما، در حكومت، از امامت فعلي دست برنداشته‏ايم. حضرت مهدي (ع) در متن جامعه ومسير بشريّت فعّاليّت و حضور فعلي دارد و وليّ بالفعل است و در جامعه‏ي شيعه، مرجعيّت، قدرت‏اش از امام زمان (ع) منشعب مي‏شود.  در كتاب متاهات في مدينة الضباب آورده‏ام كه از كليني تا شيخ صدوق وشيخ مفيد وشيخ طوسي وسيّد مرتضي و...، همه، به بر پا كردن حكومت يا احكام در زمان غيبت معتقد بودند. و هر كدام (با سعه وضيق) دامنه‏اي را براي ولايت فقيه مطرح كرده‏اند، امّا هيچ يك اين امر را مبتني بر اصل شورا نكرده‏اند، بلكه امامت ونيابت از معصوم را گفته‏اند.  ممكن است كسي بگويد: ((اين فقها، در زمان خاصّي واقع شده بودند ونفياً يا اثباتاً نمي‏توانستند راجع به حكومت حرف بزنند؛ زيرا، در زمان آنان، قضاوت، در يك روستا مطرح بوده است، در حالي كه ما صحبت از حكومت مي‏كنيم.          در تعابير آنان، ((تدبير امر الناس)) آمده است. در كتاب امر به معروف و نهي از منكر حكومت، حكومت است، و در روستا يا شهر بودن آن فرقي ندارد. تدبير امور مردم مطرح است، واين، چه فرقي مي‏كند كه در چه حدي باشد. بزرگي مملكت كه در كسب صلاحيّت و مشروعيّت تأثيري ندارد!  به هر حال شيخ مفيد و بقيّه‏ي فقهاي مذكور، اسمي از امور حسبيه نياورده‏اند و از اذن معصوم صحبت كرده‏اند؛ يعني، قضا واقامه‏ي حدود وتدبير امور مردم، به صورت نيابتي انجام مي‏شود.  با اين توضيحات، شبهه‏ي اين كه ((شيعه، در حكومت، شرط ((عصمت)) را ناديده گرفته است، دفع مي‏شود؛ چون، ما، به حكومت نيابتي معتقد هستيم و نه حكومت اَصالي. امام خميني ؛، وفقهاي قبل، اين مطلب را گفته‏اند.    پس جمهوريّت چه مي‏شود؟         جمهور، مراقب دولت هستند. مردم، بايد براي مصلحان، معين باشند و با مفسدان مبارزه بكنند و حتّي بايد مراقب مصلحان باشند كه از اصلاح و راه صواب، دست برندارند.  اين كه شيوه‏ها و شكل مراقبت در هر زماني با زمان ديگر فرق مي‏كند، بحث ديگري است. بحث ما، در موارد اصلي است و به شاخه‏ها كار نداريم.   آيا در حكومت ديني، مردم، در تصميم گيري‏ها هم دخالت دارند؟         نقش مردم در حكومت معصوم يا غير معصوم، مراقبت است. بايد از منكر سياسي و اقتصادي و اجتماعي و فردي و عمومي. با هماهنگي وليّ، نهي كنند. البته اگر دست وليّ را كوتاه ديدند، بايد اقدام كنند.  بعد از بر پا شدن حكومت، محكوم هم بايد از آن حيث كه محكوم است. ايفاي نقش كند و مراقب حكومت باشد؛ زيرا؛ مي‏فرمايد: ((أعينوني بورعٍ و اجتهاد)). حكومت، فقط، با وجود حاكم بر پا نمي‏شود.  اين طور نيست كه مردم بگويند: ((ما، فقط محكوم عليه هستيم و المأمور معذور.)).! زيرا، لاطاعة لمخلوقٍ في معصية الخالق. پس بايد مردم هم مراقبت داشته ودر برابر منكرات، به حاكم تذكّر بدهند.  البته، هر زماني، شيوه‏ي خاصّي را مي‏طلبد. مثلاً، زماني، از راه گروه‏هاي سياسي است زماني از راه روزنامه‏ها، و....  تذكّر نكته‏اي به جا است. ائمه(ع) براي فقيه، شرايطي قرارداده‏اند وتشخيص مصداق را بر عهده‏ي مردم گذاشته‏اند. مَنْ كان من الفقهاء.... فللعوام أنْ يقلّدوه. مردم هستند كه فقيه را بر اين كرسي مي‏نشانند، نه اين كه ولايت داشته باشند. هر وقت هم كه فقيه، شرايط را فاقد گرديد، مردم، از او تمكين نمي‏كنند.  البته نقش سوم يا چهارمِ مردم، اين است كه در هر زمينه، نظر اهل خبره، در موضوعات حجّت است؛ يعني، كارشناسي موضوعي (اقتصاد، بانكداري، نظامي، كشاورزي،....) در اختيار كارشناسان است، ولي حكم و قانون، در دست فقيه است.               چه اشكالي دارد كه حكومت بر اساس دستورهاي امام ديگري غير از حضرت مهدي (ع) مثلاً بر اساسِ رواياتِ امام صادق (ع) باشد؟ اگر بعد از امام حسن عسكري (ع)، امامي هم نباشد، دستورهاي حكومتي فرقي نمي‏كند؟         انفاذ ولايت امام صادق (ع) تا امام حسن عسكري (ع) در اين زمان چگونه است؟ ما، فقه ودستورها را از ائمه(ع) مي‏گيريم، چون امام بالفعل هستند، وگرنه؛ مي‏گفتيم: ((حسبنا كتاب اللَّه!))؛ چون، معتقد هستيم كه يكي از شئون آنان، قوّه‏ي مقنّنه است و ما بايد از آنان دستور را بگيريم.  همين سؤال كه در مورد حضرت مهدي (ع) مطرح مي‏شود، در مورد امام صادق (ع) هم مطرح است. چرا دستورها را از امام صادق (ع) بگيريم؟ اين، يك بحث ضرورت كبروي است. ميان صغرا و كبرا، نبايد خلط شود! اگر اين حيثيّت را اين جا و عصر ما قبول ندارند، چه طور آن جا و آن عصر قبول دارند؟ به چه انگيزه، در آن زمان، ضرورت داشت و حالا ضرورت‏اش رفع شده است؟ انديشه‏ي امامت، في نفسه، چه لزومي دارد؟ اصلاً، اصل ضرورت امام، در دين، چه گونه است؟ آن چه در اين مقام گفته مي‏شود، در هر زماني وجود دارد.  چهار شيوه‏اي كه گفته شد، ربطي به بحث تعريف امامت ندارد و فقط بيان نوع حكومت داري است و گرنه تعريف امامت، همان است كه با ادلّه‏ي عقلي ونقلي قطعي (قرآن و سنّت) بيان شده است.  اين چهار شيوه، گفته شده تا معلوم شود كه امامت حضرت، اثر بخشي فعلي در جامعه‏ي بشريّت دارد. اصل بحث، در تعريف است، و در شيوه‏هاي بحث، فرق چنداني نيست؛ چون، از باب استقراء بيان شده و حصري نيست.  اصل بحث، بر سر ماهيّت امامت است واين كه شاخ و برگ‏اش چه‏گونه پياده مي‏شود، مطلب ديگري است.               پاسخ اشكال چهارم كه مي‏گفت: ((اعتقاد به امام زمان (ع) نقش منفي دارد.)) چيست؟         انقلاب‏هاي اسلامي، از ابتدا تا به حال، ازسوي شيعيان صورت گرفته است. ما نهضت‏هاي شيعي متعدّدي در تاريخ داريم. آزادي خواهي و استقلال شيعيان، به سبب استقلال علماي شيعه و وابسته نبودن آنان به رژيم‏هاي فاسد است. اين، از اعجاز مكتب اهل بيت(ع) است كه راه را حفظ مي‏كند.  علماي سنّي، به اين وضعيّت علماي شيعه واستقلال اقتصادي آنان، غبطه مي‏خورند. پس، اعتقاد به مهدي موعود(ع) شيعه را منجمد نكرده است، واگر تپشي در دل جامعه‏ي اسلامي باشد، به سبب شيعيان است.               ما، فرضاً، اگر امام مهدي (ع) را نداشتيم، تمام اصول و اعتقادات را از امام صادق (ع) و ائمه‏ي قبل مي‏گرفتيم، مگر ما چند روايت از امام مهدي(ع) داريم كه اگر اين‏ها نباشد، اصول، استنباط نمي‏شود. پس با اين وجود، اعتقاد به امام مهدي (ع) چه تأثيري داشته است؟         يكي از سخنان وانديشه‏هاي امام صادق (ع) اين است كه در هر زماني بايد امام وجود داشته باشد، يعني، يكي از مهم‏ترين تفكّرات ائمه(ع) آن است كه بايد سلسله جنبان جامعه‏ي بشريّت، معصوم باشد. اين، از بديهيّات مكتب ائمه است.               شما مي‏توانيد براي اثبات اين مطلب احاديث ائمه(ع) را بياوريد و بگوييد، بايد دوازده امام داشته باشيم، يا دلايلي كه امامت ائمه را ثابت مي‏كند، مورد استدلال قرار دهيد.  از اين منظر، ما مي‏پذيريم؛ چون، شما، دليل نقلي اقامه كرده‏ايد كه دوازده امام داريم، ولي از منظر ديگري مي‏پرسيم كه اگر يازده امام داشتيم و امام دوازدهم نبود و ما اعتقاد به او نداشتيم، چه خللي در اعتقادات و اصول ايجاد مي‏شد؟         خللي كه وارد مي‏شود، اين است كه، ريشه‏ي مكتب اهل بيت خدشه بر مي‏دارد. و ما حتّي نمي‏توانستيم فرمايش امام صادق (ع) وائمه‏ي قبل را بپذيريم؛ يعني، اگر ما خود را مستغني بدانيم از اين كه در هر زماني، امامي وجود داشته باشد، معنايش آن است كه حتّي بعد از رحلت پيامبر اكرم (ص) هم نياز به امام نداشته‏ايم. آن ضرورتي كه ما را نيازمند به امام صادق (ع) مي‏كند، همان فرمول اعتقادي، ما را نيازمند به امام مهدي(ع) هم مي‏كند.  بحث بر سر شخص امام صادق (ع) يا امام مهدي (ع) نيست بلكه بحث، اين است كه انسان، به يك رابط ميان آسمان و زمين نياز دارد، و اين عقيده، قابل تفكيك در زمان‏ها  نيست.               ما بدون حجّت داريم زندگي مي‏كنيم، پس چه نيازي به او  داريم؟         چون كه محسوس نيست، خيال مي‏كنيم بدون او زندگي مي‏كنيم. در فلسفه، ثابت است كه نفوس جزئيه، در تكامل‏شان  حتّي تكامل عمراني، نمي‏توانند سير كنند مگر از مسير نفس كلّيّه كه واسطه‏ي هدايت‏هاي دروني است. بشريّت، تسليم شده به اين كه هدايت‏هاي دروني وجود دارد.  چندين سال قبل، برنامه‏اي در راديو بود كه با ستارگان دانش ايران، چه در ايران و چه مقيم خارج، در رشته‏هاي مختلف، گفت‏وگو مي‏كرد. آنان، از بزرگان دانش نقل مي‏كردند كه وقتي يك مخترع و مبتكر جهاني، به نظريّه‏ي جديدي مي‏رسد و مطلبي را ابداع مي‏كند، به يك حالت صفاي خاصيّ دست پيدا مي‏كند و مي‏فهمد كه از جهان ديگري، اين يافته را دريافت مي‏كند و مي‏داند كه اين مطلب از خودش نيست. در آن حال، اين افراد، يك حالت خشوعي نسبت به خداوند متعال پيدا مي‏كنند كه شايد كم‏تر عابدي به اين خشوع  برسد.  نفوس جزئيه، مثل رودهاي كوچكي هستند كه به رود بزرگ نفس كلّيّه مرتبطاند. هميشه، يك نَفْس بشري كامل هست كه ربّ النوع بشريّت است و واسطه‏ي افاضه‏ي عالم عقول به عالم نفوس است.               يكي از اشكالات احمد الكاتب، همين است كه مي‏گويد، شما امام‏تان را با بحث‏هاي فلسفي اثبات مي‏كنيد. ما بايد از اين فضا بيرون بياييم تا مخاطب ما هم همراه ما باشد.         دلايل ما، منحصر در دلايل فلسفي نيستند و گاهي به شيوه‏ي نقلي و كلامي هم مطرح مي‏شوند. ما بحث ضرورت امام را از ديدگاه علم اجتماع و علم تاريخ و فلسفه‏ي تاريخ و... هم طرح مي‏كنيم.               شما اگر بخواهيد ضرورت امام را از ديدگاه اجتماعي و تاريخي طرح كنيد، بايد حضور فيزيكي را اثبات كنيد كه به معناي كارامدي رهبري اجتماع باشد، و بشر، عيناً، ببيند.         كارامدي رهبري، غير از حضور محسوس فيزيكي است. حضور محسوس فيزيكي در فعّاليّت‏هاي اجتماعي و سياسي، لازمه‏ي كارامدي رهبري نيست. اين كه كارامدي، مساوي با ديدن مردم باشد، محلّ كلام است.  اين مطلب، از واضحات ادبيات علوم سياسي است كه در سياست، افرادي در كادر اجرايي هستند و گرداننده‏ي اصلي، كسي است كه در پشت پرده حضور دارد. من، به احمد الكاتب گفتم، اين صحبت شما، يك بحث احساسي روزنامه‏نگاري است كه براي برانگيختن احساسات مناسب است، ولي بحث ما، بحث علمي است.  در اصول علمي، شيوه‏ي پنهاني را براي حكومت، ضروري مي‏دانند و مي‏گويند، اداره‏ي امور بشر، بدون راه‏هاي پنهاني، امكان ندارد.  پس غيبت امام زمان(ع) كه غيبت شناسنامه‏اي است، نه غيبت وجود فيزيكي، بشر، در حكومت لازم مي‏داند. اصلاً، در پنهان، قدرت بيش‏تري وجود دارد، چون نه دشمن متوجّه مي‏شود و نه آشناي نادان، خواب مي‏كند.  سنّت خدا كه سرّ و غيب است، براي اين است كه نمي‏شود در عالم وجود، همه چيز، به نحو شهادت و يا به نحو غيبت مطرح باشد.  پس عقيده‏ي ما، در باره‏ي امام مهدي(ع) يك عقيده‏ي خرافي كه هيچ تناسبي با زندگي جامعه‏ي بشري نداشته باشد، نيست. پس فعّاليّت و قدرت، در جوامع بشري، مساوي با آشكار بودن نيست، بلكه راز قدرت، در پنهاني بودن است. البته، پنهاني بودن هم مساوي با خرافي بودن نيست.               اگر چه حضور، تنها راه حكمراني نيست، ولي غيبت هم تنها راه نيست.         مهم‏ترين نقش را در پنهان بودن مي‏توان ايفا كرد. شما، در هر فرهنگي كه مطالعه كنيد، شكل‏هاي پنهان بودن در مديريّت را قوي‏تر مي‏شمارند.             اين كه نقش مديريّت پنهاني، قوي‏تر است، مورد قبول است، امّا بايد گفت، وقتي پيامبر اكرم (ص) حضور داشتند، همين كارها را انجام مي‏دادند. پس چه ضرورتي دارد كه امام، در پرده‏ي غيبت باشد؟ او، مي‏تواند تمام كارهايي را كه در حال غيبت، مشغول انجام دادن آن‏ها است، در هنگام ظهور هم انجام دهد.          حضور، چه ضرورتي دارد؟             قدرت پنهان، ملازمه‏ي با غيبت امام ندارد.         قبل از آن‏كه رسانه‏هاي جديد، مثل راديو و تلويزيون و... باشند، مگر پادشاهان چه‏گونه با مردم ارتباط داشتند؟ خيلي از اوقات به واسطه‏ي ياران، با مردم در ارتباط بوده‏اند. الآن هم همين‏طور است. مگر مردم هر مملكتي با رؤساي كشورشان، ارتباط نزديك محسوسي دارند.               اگر غيبت، كمال است، از پيامبر (ص) بايد شروع مي‏شد.         گاهي، مقتضاي شرايط اجتماعي و سياسي، غيبت است. البته، غيبت شناسنامه‏اي با سكون تفاوت دارد. ملاقات‏هايي كه با حضرت انجام شده و حتّي در كتاب‏هاي سنّي‏ها هم آمده است، مؤيّد فعّاليّت حضرت است.  بعضي از مسلمانان زمان پيامبر (ص) هم مانند اويس قرني، ايشان را نديدند. در زندگي ائمّه هم، خيلي از شيعيان، آنان را زيارت نمي‏كردند.               در پايان مصاحبه، از قبول زحمت حضرت عالي و پاسخ به پرسش‏هاي فصلنامه‏ي انتظار، كمال تشكّر و قدرداني را داريم.  خداوندا! با تعجيل در فرج و ظهور دولت يار قلب منتظران را شاد فرما.  پروردگارا لحظه‏اي ما را از خوان كرم او دور ننموده همه ما را جزء سربازان و ياران خاص حضرت قرار ده.  مهربانا قلب با صفا و نورانيش را از ما راضي و خشنود گردان.  عزيزا انقلاب و مردم ما را از كيد دشمنان حفظ و نهضت ما را به قيام جهاني حضرت متصل بفرما. |